بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد محمد جواد شبیری

20/8/94 امارات معتبره - دلیل انسداد - مقدمات - مفاد ادله لا حرج

**دلیل انسداد(مقدمه چهارم:لاحرج)**

خب بحث اشکالی که در قاعده لا حرج بود در مورد تخصیصات مسلمی که این قاعده دارد. اصل اینکه این اشکال چیست؟ خیلی متفاوت از بیانات آقایان استفاده می شود. مرحوم بجنوردی اشکال را اصلا تقریب فنی نکرده است. گفته اشکال معروف این هست که مسلّم است یک سری تخصیصات وجود دارد. احکام شاقّه ای وجود دارد. خب این حالا چطور اشکال هست اصلا توضیح نداده است و همین را در کلام خود آورده. در کلام آقای مکارم هم دو جور مختلف اشکال مطرح شده است. خوب بود اینها را از هم تفکیک می کردم و مستقل از هم بحث می کردم. من مجموعا سه تقریب اصلی برای اشکال به ذهنم رسید که خود این تقریبات هم بعضی هاشون گونه های مختلف می شود بیان کرد.

یک تقریب اشکال تخصیص اکثر که از کلام شیخ حرّ عاملی این معنا استفاده می شود. تقریب دوم اشکال کثرت تخصیصات نه تخصیص اکثر. اشکال سوم اینکه ادلّه مثبته لا حرج، أبی از تخصیص هست. حتی یک دانه تخصیص هم کأنّ مشکل هست. خب اون اشکال دوم اینکه کثرت تخصیصات مشکل است خود آن را دو شکل می شود تقریب کرد یکی اینکه ذاتا ما بگوییم که تخصیصات نباید زیاد باشد کثرت تخصیصات ذاتا اشکال دارد. شکل دوم اینکه در عموماتی که وارد در مقام امتنان هستند کثرت تخصیصات اشکال دارد. عمومات وارد در مقام امتنان نمی توانند تخصیصات کثیره پیدا کنند. این دو شکل. این اشکالی که اینها أبی از تخصیص هستند، یک موقعی ممکن است اشکال را اینجوری مطرح کنیم که اصلا کأنّ هیچ تخصیص نمی تواند اینها پیدا کنند یک موقعی نه، می خواهیم بگوییم کأن ظاهر قوی این ادله این هست که نفی ضرر مستوعب است. استیعاب یا باید استیعاب حقیقی باشد یا استیعاب عرفی. بنابراین اگر تخصیصات به قدری نادر باشد که کالمعدوم باشد اشکال ندارد. ولی تخصیصات مقدار قابل توجهی باشد ولو کثیره هم نباشد و مقدار قابل توجهی اگر باشد، دیگر با لسان این ادله ناسازگار هست. این شکلی. از طرف دیگه اینکه می گوییم لسان اینها أبی از تخصیص است باز آن را هم یک موقعی ذاتا می گوییم لسان اینها أبی از تخصیص

است یک موقعی نه میگیم چون در مقام امتنان هستند لسانشون أبی از تخصیص است بحث در مقام امتنان بودن را هم پایش را وسط می کشیم برای تقریب استدلال. این گونه های مختلفی هست که این استدلالات را میشود بیان کرد. سه تقریب اصلی است با گونه های مختلفش به انواع و اقسام زیادی آنها را می شود باز گرداند.

اما اصل آن بحث تخصیص اکثر را اقای مکارم اشاره فرموده اند که این مبتنی بر این هست که ما مراد از حرج را مطلق ضیق بدانیم. ولی اگر مراد از مشقت را مشقتی که لا یتحمل مثلها عادهً للناس بگیریم، این خب اکثر تکالیف حرجی نیست. بله این اشکال اشکال مبتنی بر این هست که حرج را به آن معنا بگیریم. عمده اش آن تقریبات دیگر است تقریبات تخصیص اکثر اشکال مهمی نیست. آقای مکارم خودشان چهار وجه نقل کرده اند و یک وجهی را هم خودشان اختیار کرده اند و آن چهار وجه را من خیلی نمی خواهم وارد بحثش بشوم یک وجهش قابل توجه است که بعدا نقل می کنم بقیه وجوه خیلی بحث دارد و اینکه اصلا چی میخواهند بگویند خیلی مندمج و مجمل و چیز هست به آن وجوه پرداخته اند. من وجهی که خود اقای مکارم اشاره کرده اند را می خواستم یک توضیحی در موردش بدهم. آقای مکارم یک سری موارد را گفته اند که اینها اصلا حرجی نیستند یا اینکه تکلیف در این موارد ثابت است، نه ثابت نیست و یک سری موارد را اصلا میگویند خارج کرده اند. نهایتا یک موارد کمی باقی مانده است. ایشان می فرمایند که مثل جهاد و امثال اینها میگوید خب جهاد حرجی هست و مانعی ندارد

بعد میگویند ما ملتزم به تخصیص می شویم اینها مواردی نیست که اشکال داشته باشد که ما ملتزم به تخصیص بشویم. بعد ان قلت مطرح می کنند که شما فرمودید که عمومات وارد در مقام امتنان أبی از تخصیص هستند. پس این موارد هر چند مواردی هستند که زیاد نیستند تخصیص اکثر پیش نمی آید ولی به هر حال اشکال أبی از تخصیص عمومات وارد در مقام بیان را چیکار می کنید؟ ایشان در پاسخ فرمودند که عمومات وارد در مقام بیان، با سایر عمومات فرق دارد. اینجا چون در عمومات وارد در مقام بیان اگر تکلیفی باشد که در آن مصلحتی باشد که به خود مکلّف یا مجتمع برگردد در اینجا کأنّ مانعی ندارد این عموماتی که در مقام امتنان هست تخصیص بخورند، ولی در جایی که تکلیف اینجور مصالح باهاش

همراه نباشد نسبت به آنها نمی شود تخصیص بخورد و در نهایت ایشان در واقع می خواهند بگویند که ما سه گروه عمومات داریم. یکی عمومات معمولی هستند که به هر چیزی هر مخصصی می تواند به آنها وارد شود. این یک گروه

گروه دوم عموماتی که معلل به یک علل عقلیه هستند که آن علل عقلیه باعث می شود این عمومات هیچگونه تخصیصی نپذیرند و مطلقا أبی از تخصیص باشند. این هم دو قسم. قسم سوم عموماتی که أبی از تخصیص نیستند به طور کلی فی الجمله أبی از تخصیص هستند آن عموماتی که وارد در مقام امتنان باشند عمومات وارد در مقام امتنان اگر احکامشان خودش از سنخ امتنان باشد از سنخ لطف باشد نسبت به آنها می توانیم آنها را تخصیص بزنیم. نسبت به غیر اینها نمی توانیم تخصیص بزنیم. این مجموعه فرمایش ایشان است. حالا من عبارت نهایی ایشان را بخوانم یک قسمتی هست که حاصل مطلب را بیان فرموده اند. ایشان می گوید **«والحاصل انّ حال العمومات الوارده فی مقام البیان لیس حال سائر العمومات التی یجوز تخصیصها بکل مخصص».** این قسم اول **«کما انّه لیس حال بعض العمومات المعلله بعلل العقلیه العامه لا یجوز تخصیصها ابدا بأی مخصص کان بل حکمها فی جواز التخصیص و عدمه جوازه بما لا ینافی الامتنان و عدم جوازه فی ما ینافی»**

این مطلبی که ایشان دارند.

خب اینجا یک سوالی مطرح می شود آن این است که چرا شما اصرار دارید مواردی که متناسب با امتنان هست اصلا این موارد را تخصیص بگیرید. بگویید چون این عمومات در مقام امتنان هستند، مواردی که متناسب با امتنان هست اصلا تخصصا از تحت این ادله خارج هستند. چرا این را تخصیص می گیرید و به این نقد می گویید که چون تخصیص می شه زد به این عمومات به چیزهای دیگه نمی شه تخصیص زد و به این بیانات این بحث را مطرح می کنند.

برای اینکه این مطلب را پاسخ بدهیم من یک توضیحی بدهم که تا حدودی شاید روشن بشود فرمایشی که دیروز ما در توضیح فرمایش مرحوم اقای بجنوردی عرض کردیم که شاید آقای بجنوردی می خواهد بگویید که چون این روایات محفوف به قرائن حافه هستند اصلا

ظهور در عموم برایشان منعقد نمی شود. آن بحث این هست که قرائن محفوف به کلام، کجا در ظهور کلام تأثیرگذار هستند در اطلاقش تأثیرگذار هستند کجا در اطلاقش تأثیرگذار نیستند؟ این بحث مهمی هست که ما این بحث را در بحث مخصصات لبّیه مطرح کردیم آن این است که در بحث مخصصات لبّیّه حالا چکیده اش را می گویم مفصل ترش را به همون جزوه ای که کتابچه ای که سال اول بحث ما هست و کتابخانه هم هستش به صورت پرینتش هست آن بحثش را ما مطرح کردیم آن بحث این هست که گاهی اوقات مطرح می کنند که در مخصصات لُبپّیّه، می شود به عام در موارد شک در مخصص تمسک کرد. در آنجا خب یک بحث هایی وجود دارد که فرق بین مخصص لبّیّه و مخصّص لفظیه چیست؟ چرا در مخصصّات لبّیّه می شود تمسّک کرد ولی در مخصصّات لفظیّه نمی شود تمسّک کرد؟ ما آنجا عرض می کردیم که در واقع یک نکته ای وجود دارد نکته فارق، این نکته فارق بحرفیه فارق بین مخصص لفظی و مخصص لبی نیست ولی قالبا در مخصصات لبّیّه این نکته وجود دارد در مخصصات لفظیه غالبا وجود ندارد. نکته چیز دیگری است که باید آن نکته را مدّنظر داشت. مخصّص لبّیّه خصوصیت ندارد توضیح ذلک اینکه آن قرائن محفوف به کلام، گاهی اوقات آن موضوعی را که در دلیل به عنوان موضوع حکم اخذ شده است. معنون به یک عنوان میکنند اگر به معنون به عنوان کردند در مواردی که شک داریم که این عنوان معنون به این قید در جایی قیدش وجود دارد یا ندارد نمی شود به آن تمسّک کرد ولی گاهی اوقات با وجودی که این قرینه محفوف به کلام هست ولی عنوان را یعنی موضوع را به یک قید و یک وصفی معنون نمی کنند. حالا یک نمونه اش را من مثال بزنم توضیح بیشترش را به همان بحث مراجعه کنید.

بعضی از امور هستند با وجودیکه در مقام واقع مخصّص اراده شارع هستند ولی در مقام اثبات عنوان دلیل قرار نمی گیرند مثلا چی؟ مثلا مصالح و مفاسد. اینکه شما میگوید صلوه ما میدانیم که صلوه بخاطر یک مصالحی هست دیگر. خدا صلوه را واجب کرده بخاطر اینکه بندگان به قرب الهی برسند. آیا تشخیص اینکه چه مصداقی انسان را به قرب الهی می رساند یا نمی رساند تشخیص این به عهده مکلّف گذاشته شده است یا به عهده مکلّف گذاشته نشده است؟ آن چیزهایی که تشخیص مصداق آن به عهده مکلّف گذاشته شده، آنها عنوان

موضوع قرار می گیرند. آن موضوع را مقیّد به خودشان قرار میدهند. آنهایی که تشخیص مصداقش به عهده او نیستند این شارع هست که تضمین کننده وجود آن شیء در مورد است. ببینید مثلا همین بحث قرب الی الله. قرب الی الله ملاک نماز است. ولی اینجور نیست که شارع گفته نمازی که شما را به خدا نزدیک می کند بخوانید خب من چه می دانم کدام نماز من را به خدا نزدیک می کند و کدام نماز من را به خدا نزدیک نمی کند؟ درست است که قرب الهی در جایی که نباشد شارع امر نمی کند ولی مجرّد اینکه من میدانم در صورت نبودن قرب الهی امر شارع تحقق ندارد باعث نمی شود که ادله ای که گفته اقیموا الصلوه را تقیید کنم بلکه خود اقیموا الصلوه باطلاقه اقتضا می کند که در تمام مصادیق آن قرب الی الله وجود داشته باشد. بله اگر در یک موردی ما فهمیدیم قرب الی الله نیست بالعلم القطعی. این مورد خارج می شود. و خروج موارد قطعیه به تخصیص افرادی است. نه به تأیید عنوانی. یعنی تک تک موارد خارج می شود شارع در واقع کأنّه گفته است که کلّ صلوه فهو مقربٌ الی الله. خب یک جا ما یقین داریم که این صلوه مقرّب نیست تخصیص میخورد کلّ صلوه الّا آن نمازی که در آنجا هست. مورد دوم آنجا هم تخصیص می خورد ولی به غیر از اینها دیگه تخصیص نمی خورد. موارد معلومه تک تک از تحت عام خارج می شود.آن چیزهایی که بازگشت به مصالح و مفاسد می کنند، آن چیزها در واقع چون تشخیص مصالح و مفاسد را هیچوقت قانون گذار بر عهده مکلّف نمی گذارد و این قانون گذار هست که تشخیص می دهد کجا مصلحت وجود دارد کجا مصلحت وجود ندارد، اینها عنوان نمی دهند ولی در سایر موارد عنوان داده می شود. خب این یک مقدمه

مقدمه دیگر اینکه اصلا مراد از لاحرج چیست؟ نفی حرج. ببینید در مقام ثبوت بحث را مطرح کنیم. تا بعد مراد من از اینکه لا حرج مرادش چیست تفسیر لفظی لا حرج نیست. بحث من این است که آیا تمام تکالیف شاق در شریعت برداشته شده است یا تکالیفی که یک مصلحت اقوی در آن تکلیف وجود دارد آنها هم شامل لا حرج هست، یعنی لا حرج به تعبیر دیگر آیا لا حرج، اضافی هست یا مطلق است؟ یک موقعی ما میگوییم که شارع تکلیف شاق اصلا نکرده است این به صورت در مقایسه با نسبت چیزی مقایسه نمی کنیم. یک موقعی هست نه ما میگوییم شارع تکلیفی که در مقایسه با آن منفعتی که گیر مکلّف می آید

شاق است. در مقایسه با منفعت حاصله للمکلّف شاقّ است. آن را نفی کرده است. به نظر می رسد که این قسم دوم ثبوتا صحیح باشد یعنی آن هیچوقت عقلائا انسان ولو یک شما برای رسیدن به یک فرض کنید بجه ها برای اینکه در کنکور قبول بشوند در دانشگاه خوب قبول بشوند زحمت های مافوق تصوّر می کشند بی خوابی می کشند و امثال اینها. ولی هیچوقت نمی گویند این به اصطلاح تکالیف، تکالیف شاقّی هست و اینها چون این ولو شاقّ است به یک معنا ولی این شاق بودن با توجه به فوائدی که مترقب می شود بر این تکالیف. فواید دنیایی من به ثواب اخروی و اینها کاری ندارم ها بحث ما سر ثواب و امثال اینها نیست. آن منافع دنیایی و مصالح دنیایی که از ورای این تکلیف گیر مکلف می آید آن به گونه ای هست که وقتی ما میگویید لا حرج تکلیف از اینها منصرف است. یعنی تکلیف مواردی را که منفعت بیشتری در آن وجود دارد نسبت به آنها انصراف دارد ما عرضمان این است. قاعده لا حرج قاعده امتنانی است. لا حرج امتنانی است هیچگونه امتنانی نیست که شارع بگوید که شما این تکلیف حرجی را انجام ندهید آن مصلحت اقوی از چنگتان بیرون بیاید. این مواردی که مصلحت اقوی وجود داشته باشد آن موارد از تحت ادله لا حرج خارج است. این مقدمه دوم

ولی نکته سومی که می خواهم اضافه کنم مجرّد اینکه این مواردی که مصلحت اقوی دارند از تحت لا حرج خارج است منصرف است به تقیید عنوانی نمی انجامد. چون اینها وابسته به مصالح و مفاسدی است که در این تکالیف وجود دارد و این مصالح و مفاسد را این شارع مقدس هست که تشخیص می دهد که این مصالح و مفاسد وجود دارد یا وجود ندارد. در واقع شارع وقتی لا حرج را اینجا واجب کرده است معنای لا حرج این هست اطلاق لا حرج اقتضا می کند که هیچوقت در تکالیف شاقه مصلحتی وجود ندارد که بر مصلحت تسهیل و سهولت بچربد. بله ما در مواردی که میدانیم یک مصلحت اقوی وجود دارد حالا یا نصّ خود شارع حالا بحث اثباتی اش را نمی خواهم اینجا مطرح کنم فعلا بحث ثبوتی اش را. در مواردی که می دانیم یک مصلحت اقوی وجود دارد این موارد از تحت دلیل خارج می شود و خروج آن از تحت دلیل تخصیصی است نه تخصّصی. نکته ای توضیح کلام آقای مکارم می خواهم عرض کنم همین هست. این که ایشان اینجا را اصرار دارد که تخصیص هست و

درست هم هست به دلیل اینکه امتنانی که اینجا هست راجع به امور مربوط به ملاکات است و امور مربوط به ملاکات، عنوان دهنده به موضوع تکلیف نیست. و چون عنوانی به موضوع تکلیف نمی دهد موضوع آن عمومیتش را دارد. جایی که ما میدانیم که در واقع آن تکلیف واجد آن شرایط نیست یعنی نفی حرج واجد شرط به اصطلاح هزینه، آن چیزی که عرض کردم تکلیفی که وجود تکلیف، متناسب با منت هست ما از خارج می دانیم این تکلیف وجودش اصلا به نفع عباد هست. امتنان اقتضای جعل آن تکلیف را دارد.

سوال: انصرافی را که می فرمایید موضوع حرج را تغییر نمی دهد...؟؟؟؟؟؟

پاسخ: انصراف در موارد قطعیه است. توجه نکردید. انصرافش فردی است. نه عنوانی. به موضوع لا حرج دست می زنه. تخصیص میزنه ولی تخصیص عنوانی است.

سوال: انصراف با تخصیص لازم است؟

پاسخ: بله به این معنا، من نمی خواهم بگویم این تخصیصش تخصیص به منفصل است ممکن است تخصیص به متّصل باشد. مانع انعقاد ظهور باشه. بحث من انعقاد ظهور بودن نیست بحث سر این است که این تخصیص آن افرادی است یا عنوانی است؟ آن خیلی مهم نیست ما ممکن است بگوییم که از اول اصلا ظهور منعقد نمی شود چون این قرائن، قرائن حافه کلام هستند ظهور منعقد نمی شود ولی بحث این هست که عنوان نمی دهند. انصراف ما قائل می شویم و از اول می گوییم ظهور هم منعقد نمی شود.

سوال: نامفهوم

پاسخ: تخصیص به متصل است. نه تقیید. بحث من این است تقیید نیست تخصیص است. ولی تخصیص به متصل آخه شما تخصیص را در ذهنتان تخصیص به منفصل رفته است. تخصیص به متصل است. این تخصیص به متصل مانع انعقاد ظهور است. ولی انعقاد به ظهور بودنش به نحوی نیست که یک عنوانی به دلیل بدهد. این در واقع یک نوع مخصص است ولی مخصص عرض کنم خدمت شما، البته این بستگی دارد که اون این متصل بودن و منفصل بودنش بستگی دارد که در واقع آن چیزهایی مثل جهاد که ما میدانیم مصلحتش اقوی هست آن مصداقش تخصیص تک تکیه افرادی است؟ موقعی که لا حرج را شارع بیان می

کرده است بگوییم خود مکلّف توجه دارد که مثلا جهاد مصلحتش یک مصلحت اقوی است اگر گفتیم که نه آن موقع به این مطلب توجه ندارند آن تخصیصش هم به منزله منفصل می شود. ببینید ما در واقع می گوییم که مواردی را که مصلحت اقوی وجود دارد این موارد از تحت این دلیل خارج است. از تحت این دلیل خارج است تخصیصا نه عنوانا. اگر آن مصداق، و به صورت تخصیص مصداقی یعنی تک تک موارد از تحتش خارج می شود. اگر اقوی بودن ملاک جهاد به گونه ای باشد که عرف متعارف در هنگامی که اصلا قاعده لا حرج را القا می کرده است از اول توجه داشته است که بابا جهاد دیگر در تحت این دلیل داخل نمی شود. حفظ نفس داخل این چیز نمی شود. شما پاتون را باید قطع کنید برای اینکه زنده بمانید. قطع پا واقعا حرجی است. وجوب قطع پا حرجی است شکی در این نداریم ولی برای یک مصلحت اقوی است برای حفظ جان است. خب بگوییم همان موقعی که لا حرج القا می شده است مکلّف به این مصادیق هم توجه داشته است. اگر این باشه میشود متّصل. اگر این، یعنی متصل بودن و منفصل بودن وابسته به این هست که آن مصادیق در هنگام القای آن دلیل مورد توجه عرف بوده باشد یا مورد توجه عرف نبوده باشد من حالا آن جهتش را خیلی توی بحث اصرار ندارم که تعیین کنیم که آیا تخصیصش به منزله تخصیص به متصل است یا به منزله تخصیص به منفصل است اونش خیلی مهم نیست. آن که مهمتر هست این نکته است که از سنخ تخصیص است نه از سنخ تقیید عنوانی.

سوال: چون.... داخله می گویید حاج آقا؟

پاسخ: نه بخاطر آن نکته ای که عرض کردم که اینها نمی توانند عنوان بدهند.

سوال: نه آخه اینجور که شما تقریب کردین فرمودین که عرف از اول آنها را داخل در لاحرج نمی بیند.

پاسخ: نه میبیند. عنوان قرار نمی گیرد لا حرج یعنی تکلیف شاق را شارع برداشته.

سوال: یعنی اگر همان موقع از عرف سوال کنیم که زنده موندنت منوط به این هست که باید پایت را قطع کنیم اون موقع عرف میگوید...

پاسخ: نه تخصیص است به نکته اش توجه نکردید. این شبیه به همون نکته است که عرض کردم که ببینید ما میگوییم نماز شما را به خدا نزدیک می کند. این اگر همانجا از عرف بپرسیم که آیا نمازی که برای شما قرب نیاورد واجب است می گوید واجب نیست. ولی مجرّد اینکه من میدانم نمازی که قرب نمی آورد واجب نیست تقیید عنوانی نمی زند. نکته بحث این خیلی مهم است این که من به اون بحث تنذیر کردم به دلیل اینکه این نکته بسیار اساسی هست در این بحث که مجرّد علم به اینکه یک مصداقی بر فرض یک شرایط خاصی تحت دلیل نیست این مصداق را از تحت دلیل خارج نمی کند. بلکه اطلاق دلیل می گوید که آن شرایط خاص را ندارد.

سوال: نه اشکال ندارد یعنی می خواهید بگید که این موضوعات چون حرج هست داخل است؟ اینجور می خواهید بفرمایید؟

پاسخ: ببینید بحث این است ما میگوییم این مورد اگر مصلحت اقوی داشته باشد در تحت آن دلیل نیست درست است. ولی اطلاق آن دلیل میگوید مصلحت اقوی ندارد. اطلاق آن دلیل متکفّل مصلحت اقوی نداشتن است. مثال نماز و قرب الی الله را در نظر بگیرید ما میدانیم نمازی که قرب الی الله نمی آورد واجب نیست ولی در در مورد یک نماز نمیدانیم نماز قرب الی الله می آورد یا نمی آورد. اطلاق ادله وجوب صلوه می گوید این نماز خاص هم قرب الی الله می آورد چون شارع خودش تضمین کننده وجود این ملاک در مورد است. از سنخ ملاکات است ملاکات آن شارع است که وجود و عدم وجود ملاکات در مورد را تضمین می کند. ما نحن فیه هم از این سنخ است شارع گفته که من تکلیف شاق ندارم. خب از شما سوال می کنیم تکلیف شاق اگر مصلحت اقوی داشته باشد باز هم شما باز هم می گویید تکلیف شاق ندارد می گوییم نه ولی این معناش این نیست که در جایی که شک داریم که این تکلیف مصلحت اقوی دارد یا مصلحت اقوی ندارد نشه به لا حرج تمسک کرد لا حرج می گوید خودش که جایی که یعنی به تمام موارد شاق مصلحت اقوی ندارد. هر جایی که ما دیدیم مصلحت اقوی داشت این دلالت لا حرج را، دلالت لا حرج که میگوید که موارد شاق تکلیف اقوی ندارد این دلالت تخصیص می برد. یک دلالت دوم کنار لا حرج وجود دارد. لا حرج در واقع تضمین کننده وجود آن قید ثبوتی که عدم وجود مصلحت اقوی در موارد لا

حرج است. و این در مواردی تخصیص می خورد. تخصیص به این میخورد. خب بله مواردی که از اول من میدانم فرض کنید ممکن است ما بگوییم جهاد یا امثال اینها چیزهایی هست که حفظ نفس جنبه مصداقیش هم مکلّف می داند. می داند که این مصلحت اقوی دارد. چون می داند این به منزله مصلحت متصله است. از اول اینکه گفتیم تکالیف شاق مصلحت اقوی درش وجود ندارد می گوید نوعا وجود ندارد ولی بعضی از تکالیف شاق مثل تکالیفی که مربوط به حفظ نفس است، حفظ اصل نظام است نمی دانم جهاد و امثال اینها که کل جامعه اسلامی باید حفظ بشود و امثال اینها، اونها را از اول این مفاد ثانویه اش از اول تخصیص خورده است. از اول یک همچین مفاد عامی وجود ندارد که کل تکلیفٍ شاق فهو غیر مشتملٍ علی المصلحه الاقوی. نه. این می گوید کل تکلیفٍ شاق الّا ما یرتبط بحفظ النفس یا حفظ بیضه الاسلام فهو غیر مشتملٍ علی المصلحه الاقوی. از اول یک سری مصادیق از اول از تحت این مفاد خارج است. خب بله اونهاش وابسته به این است اینکه به منزله مخصص متصل هست یا به منزله مخصص منفصل است وابسته به این شدت ظهور و شدت وضوح این مصلحت قوت است و بعید هم نیست در مورد مصالحی که مربوط به حفظ نفس و مصالح جهاد و اینها چون به هر حال انسان به طبع ذاتی خودش میداند که حفظ نفس خیلی واجب است. بما انّه متشرّع و ملتزم بالدین می داند که حفظ بیضه الاسلام خیلی مهم هست خیلی اهمیت دارد. اینها باعث میشه که به منزله مخصص متصل باشد. پس بنابراین نتیجه بحث این میشود که ما در واقع ادله لا حرج دو مفاد دارد. یک مفاد این هست که تکلیف حرجی تکلیف شاق، خیلی شاق حالا شاق شدید تعبیر بکنیم تکلیف خیلی شاق مرتفع هست. این یک مفاد یک مفاد دیگر این هست که کل تکلیف الحرجی فهو غیر مشتملٍ علی المصلحه الاقوی. این مفاد ثانویه نسبت به بعضی موارد به نحو مخصص متصل مثل موارد جهاد مثل موارد حفظ نفس خارج است و نسبت به بعضی مواردی که یقین داریم شارع این تکلیف را واجب کرده است فرض کنید اگر گفتیم که کسی که نظر کرده باشد نظر شاق کرده باشد باید به آن عمل کند بعضی ها ملتزم به این مبنا هستند که آن چیزی که در اثر التزام خود مکلفین ایجاد می شود آن باید عمل کند در روایت هست میگوید طرف چیز کرده که از خراسان محرم بشود. از کوفه محرم بشود. احرام از خراسان سه ماه باید در احرام

بماند طرف. از کوفه یک ماه باید در احرام بماند خب اینها چیز نیست واقعا حرجی است و امثال اینها ولی خب دلیل خاص گفته که باید به آن ملتزم بشود. خب اینهایی که دلیل خاص داریم یا از اول به دلیل وضوح آن به منزله مخصص متصل هست این تحت دلیل خارج می شود. ولی تخصیصش باز افرادی است نه عنوانی. تک تک اینها از تحت دلیل خارج می شوند. اینجا بحث این هست که بحث ابا از تخصیصی که وجود دارد ابا از تخصیص عرض کنم خدمت شما نسبت به اینها دیگر ابا از تخصیص ندارد. یعنی ما قطعا نسبت به اینها أبا از تخصیص ندارد. ما ممکن است بگوییم که چون در مقام امتنان هست در مقام امتنان، باعث میشود که یعنی مطلبی که آقای مکارم میگویند بین نحوه مخصصات فرق دارد و درست هم هست. با این توضیحاتی که عرض کردم کاملا درست است. توضیح نداده ایشان مطلب خیلی در کلام ایشان واضح نشده است ولی اصل مطلب، مطلب کاملا درستی است و می شود به آن ملتزم شد که فرق است بین مخصصاتی که در جهت مصلحت اقوی هستند و مخصصاتی که در جهت آنها نیستند و امثال اینها و بین این دوتا می شود کاملا فرق گذاشت و اینها را

سوال: این چیزی که فرمودین نتیجه اش این شد که در همان به قول معروف مدلول اول که فرمودین معنون میشود به عنوان در اختیار مکلف نیست و واگذار نشده است مکلف نمی تواند

پاسخ: نه معنون به عنوان نمی شود. معنون به عنوان یعنی اینکه شما خودتان به نحو قضیه حقیقیه من عرضه به شما می کنم تشخیص مصادیقش با شما

سوال: تعریف معنون به عنوان را شما یک جور دیگر می کنید؟

پاسخ: اصلا معنای این موضوع همین است دیگه. یعنی یک کبری به مکلف القا میشود که تشخیص موضوع آن با مکلف باشد.

سوال: در حقیقت اگر اینطوری بگوییم در حقیقت شارع از ابتدا گفته در همان مفاد اول که تکالیفی که مصلحت اقوی دارد در آنجا لا حرج را بیان نکرده اند.

پاسخ: نه اینجور نیست. یعنی مراد این شکلی نیست. چون اگر این شکلی باشد تشخیص مصادیقش به عهده مکلّف نیست. در حالی که لا حرج

سوال: تشخیص مصادیق به عهده مکلف باشد این دلالت اولیۀ دلیل است.

پاسخ: نه خود لا حرج اگر یک همچین قیدی در لا حرج قرار گرفت قید لا حرج باشد قهرا تضخیص مصادیقش به عهده او هست. ببینید وقتی شما گفتید که ای مکلفین انسان عالم را اکرام کن. حالا آن هم اشکالی ندارد بگویید که مقیّد می شود ولی شارع وجود این را در موارد خودش تضمین کرده. خب اشکالی ندارد بگویید دو مفاد دارد. بگویید یک دلیل اول اینکه گفته انسان عالم واجب الاکرام است دلیل دوم گفته است و این انسانها هم عالم هستند. خب خیلی مهم نیست آن که بگوییم که به هر حال یک مفادی دارد

سوال: عنوانی نیست که در اختیار مکلف باشد؟

پاسخ: عنوانی نیست که نیاز باشه مکلف برای تشخیص مواردش بحث کند امثال اینها. آن خیلی در این جهت مهم نیست که، مهم این هست که آیا تشخیص مصادیق آن به عهده مکلف هست یا نیست. حالا در بحث چیز مراجعه کنید من این را مفصل در بحث چیز بحث کردم مخصّص لبّی و نکته مهمی است در بحث مخصص لبّی که فرق مخصص لبّی و مخصّص لفظی چیست. همین بحث نحوه تعنون دادن و تعنون ندادن و اینها که در لا به لای فرمایشات آقایان هم وارد شده ولی یک مقداری گنگ است. یک مقداری چیزش گنگ است در یک حاشیه ای مرحوم مظفّر در اصول فقه دارد در همین مخصص لبّی اگر آنجا مراجعه کنید حاشیه خیلی خوبی هست. آن همین مطلب را می گوید می گوید دو تا مفاد هست. یکی اینکه آن قید هم در مورد وجود دارد البته به این بیانی که حرفیته اینجوری که من عرض میکنم نگفته ولی لبّ حرفش همین هست که مخصصات لبّیه تحقق مصداقی مخصص را شارع تضمین کرده است. البته ایشان می خواهد بگوید که مخصص لبّیه همیشه اینجوریه ولی اینجور نیست که همیشه اینجور باشه. مخصصات لبّیه بسیاریش این شکلی است یعنی مخصصات لبیه چون غالبا از سنخ ملاکات و امثال اینها هست اینکه مخصص شده است به دلیل اینکه عقل انسان درک وجدانی نسبت به آنها دارد این باعث شده است که به این شکل باشد که در واقع.

خب حالا نتیجه این بحث در این بحث چطور میشه دیگه وقت گذشته این را فردا عرض می کنم. در این کلام آقای مکارم را مراجعه کنید ایشان یک وجهی اولین وجه ظاهرا میگه علامه طباطبایی که ظاهرا مراد مرحوم بحر العلوم است. مراد از سید علامه طباطبایی نقل می کند از قول نراقی از بعضی از فعالیت های مشایخه امثال اینها آن را ببینید. آن وجه به نظر وجه قابل توجهی هست که در این بحث. این بحثی که تا به اینجا کردم بحث ثبوتی است حالا یک سری بحث های اثباتی دارد حالا این بحث های اثباتی را انشاءالله فردا عرض می کنم و تأثیر این بحث در این بحث که آیا در محرمات، عمده اینها همه مقدمه بر این بود که آن مبنایی که حاج آقا اینجا تبیین کرده اند که در مورد محرمات لاحرج پیاده نمی شود، تأثیرش در آن بحث را انشاءالله شنبه در موردش صحبت می کنیم.

سوال:

پاسخ: عملا مرحوم شیخ حر عاملی می گوید که این لا حرج تنها در شبیه قاعده قرعه می داند. یعنی شبیه قاعده قرعه هم نمی داند می گوید فقط موارد تکلیف به ما لا یطاق آن را ما می دانیم که

سوال: در مقام .... ضابطه ای که ما بخواهیم در مورد خودمان اجرا کنیم...

پاسخ: نه من نشنیده ام.

نه اصلا این جور نیست. نه ظاهر آیه اینجور هست نه از جهت روایات که مسلم است که بر خلاف این است. یعرف هذا و اشباهه من کتاب الله تعبیر می کند. از جهت روایات که مسلم است ظاهرش هم این نیست. حالا من یک چیزهایی الآن وقت گذشته من شنبه یک مطلبی می خواهم بگویم که تعلیلات کجا میشه به تعلیل تمسک کرد و کجا نمیشه به تعلیل تمسک کرد یک چیزی بود که دیگه وقت گذشته بود و الا عرض می کردم

سوال: در این أبای از تخصیص به نظر می آید که باید بگوییم که پس نتیجه لا حرج أبا از تخصیص ندارد. اینکه بگوییم نه نسبت به بعضی ها أبا از تخصیص دارد و نسبت به بعضیها أبا ندارد

پاسخ: نه أبا از تخصیص دارد. نه این می خواهد بگوید که ما تکلیف حرجی نمی کنیم. هیچ مورد تکلیف حرجی نمی کنیم

سوال: الا موردی که علم پیدا می کنید که مصلحت اقوی دارد

پاسخ: همان دیگه. ما لطف کردیم که تکلیف شاق را به گردن شما نیاوردیم مگر جایی که تکلیف شاق لطف به شما باشد. خب این در راستای همان هدفی هست که این تکلیف چیز کرده. هیچ موردی که تکلیف به اصطلاح به نفع شما نباشد

سوال: نه من می خوام بگم که مثلا أبا از تخصیص داشتن یا نداشتن کجا ثمره میدهد. ما مثلا میگوییم این دلیل أبا از تخصیص دارد خب یعنی یک جایی که شما فکر می کنید که این مورد خارج از دلیل است تخصیص می زنید. و الا موردی را که مثلا شک می کنید که خب آیا مصلحت اقوی دارد یا ندارد خب اینکه....

پاسخ: نه مواردی که مسلم هست شک در تخصیص مضر به این نیست. علم به تخصیص مضر است تفاوتش این است. جایی که شک است مصلحت اقوی داریم یا نداریم اینجا تخصیص نمی خورد ولی جایی که یقین داریم که اینجا مصلحت اقوی داریم اینجا تخصیص می خورد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد